



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ص وَالْقُرْآنَ ذِی الذِّکْرِ (۱) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ (۲) کَمْ أَهْلَکْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَحِینَ مَنَاصٍ (۳) وَاعْجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْکَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ کَذَّابٌ (۴) أَوْ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشِئْءٌ عُجَابٌ (۵) وَاطْلُقِ الْمَلَأَ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلٰی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هَذَا لَشِئْءٌ يُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷) أُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنَا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ (۸)﴾

سوره «ص» از سوره مکی قرآن

سوره مبارکه «ص» همان طوری که از سیاق آن معلوم است و شواهد روایی هم تأیید می کند، در مکه نازل شد؛ سوره مکی همان طوری که بارها ملاحظه فرمودید، عناصر محوری آنها اصول دین و خطوط کلی فقه و اخلاق است. قسمت مهم صدر این سوره درباره توحید و وحی و نبوت است. کلمه «ص» اگر جزء حروف مقطعه باشد، نظیر سایر حروفی است که بحث آن در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت؛ حروف مقطعه گاهی جزء آیه است؛ نظیر همین ﴿ص وَالْقُرْآنَ ذِی الذِّکْرِ﴾ و گاهی خودش تنها یک آیه است؛ نظیر ﴿الم﴾^۱ و گاهی هم چند حرف جزء حروف مقطعه هستند؛ نظیر ﴿حم * عسق﴾^۲ که دو آیه را تشکیل می دهند.

۱. سوره بقره، آیه ۱.

۲. سوره شوری، آیات ۱ و ۲.

«ص» نام چشمه در پائین عرش یا اسمی از اسمای حُسنای الهی

در بعضی از روایاتی که در کُنز الدقائق^۱ آمده ملاحظه فرمودید، «ص» نام چشمه‌ای است که از پایین عرش می‌جوشد و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در معراج از آن چشمه وضو گرفتند و نماز خواندند. برخی‌ها خواستند بگویند این «ص» اسمی از اسمای الهی است و آن اسمای حسنا که مُصدَّر به «ص» هستند؛ نظیر صادق بودن، «صاد» از «سبیل الغی» بودن، صمدیت خدا و مانند آن را نشان می‌دهد و اگر اسم این سوره باشد که دیگر اسمی از اسمای حسنا «بلا واسطه» نیست، بنابراین اگر جزء حروف مقطعه باشد که بحث مبسوط آن در اول سوره مبارکه «بقره» گذشت.

قسم بودن «واو» در ﴿وَالْقُرْآنَ...﴾ و بیّنه بودن سوگندهای الهی

«واو» در ﴿وَالْقُرْآنَ ذِی الذِّکْرِ﴾ «واو» قسم است. خدا گاهی به قرآن حکیم سوگند یاد می‌کند^۲ و گاهی به قرآن ﴿ذِی الذِّکْرِ﴾ سوگند یاد می‌کند؛ مستحضرید که سوگند ذات اقدس الهی در مقابل «بیّنه» نیست، بلکه به خود «بیّنه» است. سوگند در محاکم قضایی در مقابل «بیّنه» است که «الْبَیِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعَى وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ»^۳ مدّعی باید «بیّنه» ارائه کند و منکر سوگند یاد می‌کند، اما سوگندهای قرآنی به خود «بیّنه» است نه در مقابل «بیّنه»؛ نظیر اینکه کسی ادّعا می‌کند که الآن روز است و سوگند یاد می‌کند، می‌گوید به این آفتاب قسم الآن روز است؛ این شخص به خود دلیل سوگند یاد کرده است. اگر ذات اقدس الهی به چیزی سوگند یاد می‌کند؛ یعنی بررسی آن شیء مدّعا را ثابت می‌کند.

۱. کنز الدقائق، ج ۱۱، ص ۲۰۲؛ «وَأَمَّا ﴿ص﴾ فَعَيْنٌ تَتَّبِعُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ وَهِيَ الَّتِي تَوَضَّأُ مِنْهَا النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَمَّا عَرَجَ بِهِ وَدَخَلَهَا جَبْرِئِيلُ (عَلَيْهِ السَّلَام) كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَةً فَيَغْتَسِلُ فِيهَا ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا فَيَنْفُضُ أَجْنَحَتَهُ فَلَيْسَ مِنْ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ أَجْنَحَتِهِ إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْهَا مَلَكًا يُسَبِّحُ اللَّهَ وَيُقَدِّسُهُ وَيُكَبِّرُهُ وَيُحَمِّدُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۲. سوره یس، آیه ۲؛ ﴿هُوَ الْقُرْآنُ الْحَكِيمُ﴾.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۶۸.

اثبات معارف توحیدی سوره با بررسی مطالب خود قرآن در معرفت‌شناسی

معارف توحیدی و وحی و نبوتی که در این سوره آمده، با ارزیابی و بررسی مطالب خود قرآن کریم ثابت می‌شود؛ قرآن کتاب استدلالی است و براهین اقامه می‌کند. مشکل بشر - بشر فعلی هم همین‌طور است و بسیاری از سور مکی مثل اینکه الآن نازل شده - الآن چه در شرق، چه در غرب، چه در بخش‌های خاورمیانه و دور، همین معرفت‌شناسی است از يك سو، انکار وحی و نبوت است از سوی دیگر، جهان‌بینی قاصر و محدود است از سوی سوم، محدودیت انسان است که انسان را يك حیوان ناطق می‌دانند از سوی دیگر و اگر در مسئله پزشکی هم ترقی کردند، دیگر نمی‌دانند اگر انسان را پایین آوردند و تشخیص داروها و بیماری‌های انسان را از آزمایش بر روی موش گرفتند، فنّ شریف طب را هم در حدّ بیطاری پایین می‌آورند و مقام طبیب را هم به مقام بیطار متنزّل می‌کنند.

حقیقت انسان و چگونگی ماندگاری او از دیدگاه قرآن

انسان حقیقتی است جاودانه که هرگز از بین نمی‌رود، بلکه مرگ را می‌میراند و مرگ تحت فشار برخورد انسان با او له می‌شود و از پا در می‌آید و انسان وارد صحنه برزخ می‌شود و دیگر مرگی نیست، وارد «ساهره» قیامت می‌شود مرگی نیست، وارد بهشت می‌شود مرگی نیست؛ قرآن بارها به ما فرمود و فهماند که انسان مرگ را می‌میراند نه بمیرد، این حرف برای همیشه تازه است. مشکل بشر این است که خیال می‌کند مرگ آخر خط است، مرگ پوسیدن است و تا انسان زنده است باید در رفاه و نوش و لذّت باشد. قرآن سوگند می‌خورد که این نام خداست و به نام خدا قسم که شما را نامور می‌کند. مگر نمی‌خواهید بدانید؟! اگر بخواهید بیوسید، انسان در حدّ ﴿إِنْ

هُم إِلَّا كَالْأَنْعَامِ^۱ است که راهش فراوان است، اما اگر بخواهید بدانید، نامور شوید، ذکر تان و نامتان بماند این کتاب شما را نامدار و ماندگار می‌کند. فرمود: ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾^۲ درست است «ذکر الله» است و نام خداست، اما نام خدا باعث می‌شود که اگر کسی متذکر این نام باشد برای همیشه می‌ماند؛ اگر بخواهید پیوسید، موجوداتی که می‌پوسند کم نیستند و شما هم در ردیف آنها قرار می‌گیرید، اگر می‌خواهید مثل فرشته‌ها بدانید راهش، راه ذکر است ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ این است و این حرف همیشه تازه است؛ اینها خیال می‌کنند انسان می‌میرد، مرگ آخر خط است و مرگ پیوسیدن است، اما قرآن می‌گوید خیر، مرگ آغاز راه است انسان، مرگ را می‌میراند و بر این مرگ پیروز می‌شود، وارد صحنه‌های فراوان می‌شود که در آن جا اصلاً سخن از مرگ نیست.

معرفت‌شناسی حسّی ریشه مشکلات بشر و تلاش قرآن در ارتقای آن

تمام مشکلات بشر این است که خیال می‌کند مرگ پیوسیدن است و نه از پوست به در آمدن، مثل جاهلیّت حجاز. مشکلات جاهلیّت جدید؛ نظیر جاهلیّت کهنه مشترك است و آن این که می‌گویند: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾^۳ تا قرآن اینها را از این فکر پیوسیدن در بیاورد و بگوید شما از پوست به در می‌آیید، شما مرگ را می‌میرانید و مثل فرشته ابدی هستید زمان می‌برد؛ اینها که اهل استدلال نیستند، قرآن کریم برای اینکه اینها را متفکر بار بیاورد می‌فرماید معرفت‌شناسی تنها حس و تجربه حسّی نیست، این کفر فهم است و از این پایین‌تر دیگر ما سواد نداریم. نازل‌ترین درجه علم و دانش، حس و تجربه حسّی است؛ از این بالاتر تجرید عقلی کلامی است و از آن بالاتر تجرید عقلی فلسفی است و از آن بالاتر تجرید عقلی عرفان نظری است و از آن بالاتر راه «حَارِثَةُ بِنَ

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۲. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۳. سوره مومنون، آیه ۳۷.

مَالِك» و مانند است که راه مشاهده است،^۴ همه اینها زیر مجموعه وحی انبیا و معصومین (علیهم السلام) است که آن در قلّه است، شهود تام است، معصوم است و مانند آن. تا بشر این راهها را طی کند و از معرفت شناسی حسّی بالا بیاید تا «تجرید عقلی» و لا اقل به «کلام» برسد زمان می برد.

تقویت معرفت شناسی انسان توسط قرآن با تبیین جایگاه او

قرآن قدم به قدم دست اینها را می گیرد و می گوید خدا کسی است که نظام را آفرید، خدا کسی است که شما را آفرید، خدا کسی است که آسمان و زمین را آفرید، حسابتان جمع باشد که شما برای ابدیت خلق شدید، شما برای اینکه نامدار باشید و نامتان بماند خلق شدید، شما خلیفه «الله» هستید و خلیفه باید کار «مستخلف عنه» را کند. دو چیز را باید «خلیفة الله» بداند: یکی اینکه بداند جانشین چه کسی است، برای اینکه می خواهد کار او را انجام بدهد و یکی اینکه حوزه خلافت خودش را بداند؛ دیگر لازم نیست کسی پیغمبر و امام باشد، در همان محدوده ای که انسان به سر می برد کار «خلیفة الله» ی را انجام می دهد.

خلافت الهی در جاتی دارد و خلافت نظیر نبوت و رسالت نیست که منصب خاص باشد و به آنها عطا کنند، هر انسانی می تواند در حدّ خودش خلیفه الهی باشد؛ با این شرط که اولاً هم «مستخلف عنه» خود را به اندازه خود بشناسد و ثانیاً حوزه خلافت و مأموریت خودش را هم تشخیص بدهد تا در آن حوزه چه کاری انجام بدهد و مدیر و مدبر باشد. اصرار قرآن کریم این است که خدا نام دارد، ذکر دارد و این کتاب ﴿ذِي الذِّكْرِ﴾ است، شما را می خواهد نامدار کند ﴿إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾؛

۴. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۵۴؛ «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ وَضِعَ لِلْحِسَابِ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَكَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ...»

استکبار و برتری طلبی دو شکل جدی مقابله کنندگان با معارف توحیدی

در قبال این افکار نورانی، کسانی هستند که دو مشکل جدی دارند: یکی اینکه عزّت و اعتلا و استکبار و مقام‌خواهی دارند و دیگر اینکه سعی می‌کنند خود را از دیگران جدا کنند؛ مانند اینکه می‌گویند «شَقَّ عَصَا» کرده^۵ و ﴿فِي شِقَاقٍ﴾^۶ است. مستحضرید که اگر جایی صاف و هموار باشد دیگر دو شِق نیست، اما اگر درّه باشد یکی در آن طرف درّه قرار می‌گیرد و یکی در این طرف؛ اینها سعی می‌کنند ﴿فِي شِقَاقٍ﴾ باشند؛ یعنی در يك شِقّ دیگر، در يك جناح دیگر و از توده مردم جدا باشند. این خودبرتربینی، این غرور و این کبریا طلبی باعث می‌شود که «عصا»ی مسلمین را «شَق» کند، وحدت مسلمین را «شَق» کند و داعیه‌ای داشته باشد؛ این دو چیز که یکی محصول دیگری است، درد خائنان برانداز این مستکبران است.

کاذب بودن عزّت مستکبران و ظهور آن در قیامت

فرمود: ﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ﴾؛ عزّت اینها عزّت دروغین است، در سوره مبارکه «بقره» بحث آن گذشت که فرمود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾؛^۷ وقتی يك امر به معروف و يك ناهی از منکر به اینها می‌گویند از خدا بپرهیزید، اینها عزیز بی‌جهت هستند ﴿أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾ در اثر «اثم» و گناه و معصیت، خود را عزیز و نفوذناپذیر کردند؛ این گروه که عزیز بی‌جهت هستند ذلیل باجهت می‌باشند، چون نمی‌شود هر دو طرف خلاف باشد. اگر يك فرد یا ملتی عزّتش دروغین و بی‌جهت بود، ذلّتش راستین است و باجهت، چون دیگر معنا ندارد که هم این دروغ باشد و هم آن دروغ، این يك اصل و اصل دوم اینکه قیامت هم ظرف ظهور حق است، هر

۵. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۵، ص ۱۷۰؛ «قَدْ شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ».

۶. سوره بقره، آیه ۱۳۷؛ سوره فصلت، آیه ۵۲.

۷. سوره بقره، آیه ۲۰۶.

چه حق است در ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾^۸ ظاهر می شود، چون عزّت اینها دروغ بود و ذلّت اینها راست بود در قیامت ذلّت و «هوان» و «هون» و خواری و رسوایی اینها روشن می شود این هم اصل سوم؛ لذا در آیاتی دارد اینها عذاب «هون»^۹ دارند، عذاب «مهین»^{۱۰} دارند، «خزی»^{۱۱} آخرت دارند و مانند اینها؛ گذشته از عذابی که در سوره «نساء» آمده است ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدُلْغَانِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾^{۱۲} گذشته از آن سوختن جسم، عذاب روح هم هست که رسوا هستند؛ این رسوایی که ذلّت است، ذلّت صادق است و آن عزّتی که در دنیا داشتند، عزّت کاذب بود که ﴿إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾.

عزّت کاذب مستکبران علت جدایی و شقاق آنها از جامعه

اینها چون در عزّت کاذب هستند سعی می کنند که صف خودشان را از جامعه جدا کنند؛ جامعه را اولاً «مُنشَق» می کنند به دو شِق مثل درّه و سیل که می آید این بستر یکسان کوه را به دو قسمت تقسیم می کند و درّه درست می کند؛ در يك جهت خودشان و مستکبران دیگر قرار دارند و در جهتی توده مردم قرار دارند. فرمود: ﴿صَوَّ الْأَرْآنَ ذِي الذِّكْرِ * بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ اینها ﴿فِي عِزَّةٍ﴾ هستند يك، آن عزّت بی جهت باعث شقاق اینهاست دو؛ به اینها اعلام کن که بسیاری از افراد به همین عزّت دروغین و «شیقاق» مبتلا بودند و ما آنها را به دست عذاب سپردیم ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَا تَحِثْ مَنَاصٍ﴾.

ماندگار شدن انسان حتّی در دنیا و انبیا مصادیق آن

پرسش: استاد! نامور شدن در دنیاست یا در آخرت؟

۸. سوره نبأ، آیه ۳۹.

۹. سوره انعام، آیه ۹۳؛ ﴿الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ﴾.

۱۰. سوره بقره، آیه ۹۰؛ ﴿لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.

۱۱. سوره بقره، آیه ۸۵؛ ﴿خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾.

۱۲. سوره نساء، آیه ۵۶.

پاسخ: در دنیا و آخرت نام اینها می ماند. در مثال های قبلی هم داشتیم که الآن در این هفت میلیارد بشر چند نفر هستند که نامشان باقی مانده، همین پنج شش پیامبر می باشند که هفت هشت میلیارد بشر را دارند اداره می کنند؛ ابراهیم هست و موسی هست و عیسی هست و وجود مبارك پیغمبر (علیهم الصلاة و علیهم السلام)، اینها هستند که جهان را می گردانند. فرمود اینها می مانند و گرنه در مورد آن سلاطین و آن پادشاهان گذشته فرمود: ﴿جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ﴾^{۱۳} فرمود شما کتاب های تاریخ را ورق بزنید و نبش قبر بکنید تا از لای کتاب تاریخ نام اینها را در بیاورید، فرمود ما اینها را حدیث قرار دادیم. روزی در این مملکت ساسانی بودند، سامانی و مانند آنها بودند، طرزی اینها را ما برمی داریم که ﴿كَأَنَّ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾^{۱۴} اینها که ریشه های دویست ساله، سیصد ساله کمتر و بیشتر داشتند - تعبیر قرآن این است که - ما طرزی اینها را ریشه کن می کنیم که گویا اصلاً دیروز در این سرزمین نبودند ﴿كَأَنَّ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾. می دانید يك چنار کهنسالی که صد سال سابقه دارد وقتی این را کندند گودالی پیدا می شود و مدت ها این جایش خالی است، اما يك علف يك سانی که در کنار نهر سبز است، وقتی این علف را شما بکنید معلوم نیست که دیروز در این جا علفی بود. فرمود اینها که ریشه کهن داشتند دویست سال، سیصد سال ما طرزی اینها را ریشه کن می کنیم - مثل يك علف يك سانی - که گویا دیروز در این سرزمین نبودند. این همه آثاری که برای پهلوی در خیابان و بیابان بود، هر جا می رفتی تبلیغ پهلوی بود بعد از انقلاب هیچ خبری از اینها نیست ﴿كَأَنَّ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ﴾، اما نام شهدا، نام انبیا و نام اولیا هست. بارها به عرضتان رسید هفتاد یا هشتاد میلیون کم نیست، هفتاد هشتاد میلیون نفر را اینها در جنگ جهانی اول و دوم در کمتر از پنجاه سال کُشتند؛ بسیاری از شماها حتی نمی دانید چقدر کشته دادند، چه رسد به افراد عادی! وقتی شماها اصلاً ندانید که هفتاد یا هشتاد میلیون کشته شدند افرادی عادی هم یقیناً نمی دانند، اما ۷۲ نفر در ۱۴۰۰ سال قبل شهید شدند هنوز هم که هنوز است شرق و

۱۳. سوره مومنون، آیه ۴۴.

۱۴. سوره یونس، آیه ۲۴.

غرب را اینها گرفتند، این معنای ماندن است؛ اینها را هر چه خواستند نگه ندارند نشد و آنها را هر چه خواستند مستور بکنند نشد. پانصد سال «بنی العباس» با قبر مطهر حضرت جنگیدند نشد، اموی جنگید، مروانی جنگید، پنج قرن «بنی العباس» جنگید نشد، هشتاد میلیون را در همین قرن کشتند!

پرسش: موارد نقض را می شود پیدا کرد الان خلفای سه گانه... .

پاسخ: آنها هم در پناه قرآن و عترت هستند، آنها هم به نام دین هستند و اگر به نام دین نبود نمی ماندند. اینها هم در پناه غدیر سقیفه را نگه داشتند، اینها هم در پناه اهل بیت این را نگه داشتند، اینها به برکت غدیر و به عنوان خلیفه نام خودشان را حفظ کردند. اینها اگر وجود مبارك پیغمبر نبود، مسئله خلافت و امامت نبود نمی ماندند، اینها به برکت آنها ماندند.

خیال بودن تصویر سلاطین از بقا و استغاثه آنان هنگام مرگ

غرض این است که اینها خیال می کنند که می مانند؛ یعنی سلاطین و طاغیان، در حالی که همه اینها رخت برمی بندند. فرمود هیچ کدام از اینها نمی مانند، منتها در هنگام مرگ، استغاثه اینها بلند است می گویند: ﴿وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴾ این «لا» همان لای نفی جنس است که «تاء» بر آن اضافه شده و کار او را انجام می دهد و فقط روی زمان در می آید ﴿مَنَاصٍ﴾ در مقابل «مَبَاص» است؛ شعری هم امرؤ القیس دارد که در مصرع اول «تنوص» است و در مصرع دوم «تبوص» است، «مَبَاص» برای تقدّم است و «مَنَاص» برای تأخّر، این ﴿وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴾؛ یعنی دیگر زمان گذشت، فرصت نیست و تأخیر ممکن نیست، الآن آخرین فرصت است و از این به بعد دیگر فرصتی نیست. «مَنَاص» نیست؛ یعنی دیگر تأخیر نیست و مهلت نیست. «مَبَاص» نیست؛ یعنی تقدّم نیست و «مَنَاص»

نیست یعنی تأخّر نیست. آن بیت امرؤ القیس مصرع اولش «تنوص» است و مصرع دوم آن «تبوص» است که آن را مرحوم شیخ طوسی در تبیان^{۱۵} نقل کرد.

نقص جهان‌بینی تبه‌کاران علت انکار نبوت

فرمود اینها مشکل جدی دارند، چون جهان‌بینی، معرفت‌شناسی و توحید آنها ناقص است انسان را نشناختند و چون انسان را نشناختند، گفتند مگر می‌شود انسان فرستاده خدا باشد؟! ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ﴾، البته انبیا که می‌آیند معلّم کتاب و حکمت، «مزگی» نفوس، مبشّر و منذر هستند؛ در بین این عناوین پنج‌گانه این تبهکاران با «انذار» روبه‌رو می‌شوند. اینها از علم کتاب، از علم حکمت، از تزکیه نفوس، از تبشیر به بهشت طرّفی نبستند، حداقل از «انذار» می‌خواستند بهره‌مند شوند که این هم نشد و تعجّب آنها این است که مگر می‌شود بشر از طرف ذات اقدس الهی پیام بیاورد؟! اگر پیامی هست باید به وسیله فرشته‌ها باشد! خدا مرحوم آقا سید نورالدین اراکی را که این کتاب القرآن و العقل نوشته غریق رحمت کند! این کتاب برای همان بزرگواری است که اهل اراک بود، مرحوم آقای اراکی (رضوان الله علیه) خدمتشان درس خواندند و خیلی ایشان را اجلال کردند و با بزرگواری برای این کتاب مقدّمه نوشتند؛ سه جلد کتاب است که متأسفانه تمام نشده و این کتاب را به نام القرآن و العقل به تنهایی نوشته است. در جبهه جنگی که علیه انگلیسی‌ها در عراق راه افتاده بود این بزرگوار در جبهه بود و گاهی هم در اثنای این کتاب می‌فرماید به این قسمت آیه که رسیدیم در فلان قسمت موصل هستیم و هیچ کتابی نزد من نیست، فقط معالم است که دارم به بچه‌ام درس می‌گویم، تنها خودش بود در خدمت قرآن کریم، منتها حافظه خیلی قوی داشت و این سه جلد کتاب القرآن و العقل را نوشتند که مرحوم آقای اراکی این را ترویج کرده و مقدمه هم برای آن نوشتند. این بزرگوار در آن القرآن و العقل می‌گوید شما می‌گویید فرستاده خدا باید فرشته باشد، بله او هم

۱۵. التبیان، ج ۸، ص ۵۴۲؛ «أَمِنْ ذِكْرِ لَيْلِي إِذْ نَأْتِكَ تَنْوُصُ *** فَتَقْصُرُ عَنْهَا خُطُوءٌ وَ تَبُوصُ».

فرشته است؛ بلکه ظاهر او ﴿أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾، اما باطنش ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^{۱۶} است. شما اگر ظاهر او را بخواهید ببینید، ظاهرش که پیغمبر نیست، ظاهرش ﴿يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾^{۱۷} است و مثل شماست، روح و قلب او که ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾^{۱۸} او در حقیقت فرشته است، فرشته یعنی موجود مجرد منزّه معصوم؛ حالا اگر بدنش بال و پر دارد آن چیز دیگری است و مربوط به بدن است، بدن که تأثیری ندارد؛ ایشان می‌فرماید شما می‌خواهید پیامبر فرشته باشد او هم فرشته است. فرشته یعنی موجود مجرد عقلانی که بتواند با ذات اقدس الهی رابطه داشته باشد، او هم همان است. غرض این است که چه تعجّبی دارید؟! علت تعجّب شما این است که انسان را نشناختید و سرّش این است که معرفت‌شناسی شما همان حسّی و تجربه حسّی است ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ﴾.

پرسش: جنبه معرفت‌شناسی یعنی چه؟

پاسخ: معرفت یعنی علم و دانش، علم و دانش همین پنج شش قسم است. ما گاهی از راه حس چیزی را می‌شنویم، می‌بینیم، بویایی داریم و مانند اینها، گاهی با برهان عقلی درک می‌کنیم و گاهی با مشاهدات درک می‌کنیم، اینها راه‌های معرفت‌شناسی است؛ آن کفر معرفت‌شناسی این است که انسان از راه چشم و گوش چیزی را بفهمد. این استدلال‌های عقلی، تجرید عقلی است که پشتوانه آن تجربه حسّی است.

﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ﴾ اگر مُنْذِر آمد اینها تعجّب می‌کنند؛ جای تعجّب ندارد، انسان می‌تواند فرستاده الهی باشد. ﴿وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾، چون درک نمی‌کنند که انسان دارای روح مجرد است يك، «خليفة الله» است دو، می‌تواند با «الله» رابطه داشته باشد سه، خدای سبحان یا «بلا واسطه» یا «مِنْ وراء حجاب»

۱۶. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۱۷. سوره فرقان، آیه ۷.

۱۸. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

یا با ارسال رسول با او سخن می‌گوید چهار، اینها را چون درك نمی‌کنند می‌گویند: ﴿هَذَا سَاحِرٌ﴾ يك، ﴿كَذَّابٌ﴾ دو، حالا یا در يك مقطع هر دو تهمت را زدند یا بعضی‌ها گفتند «ساحر» است و بعضی گفتند «كَذَّاب» یا در مقاطع گوناگون «ساحر»، «كَذَّاب»، «مُفْتَرِي»،^{۱۹} «مَجْنُون»،^{۲۰} «كَاهِن»^{۲۱} و «شاعر»^{۲۲} گفتند.

سرّ به کار بردن عنوان «كَذَّاب» با توجه به «امین» بودن پیامبر(ص)

این عناوین سوئی که به ذات مقدس حضرت رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) اسناد دادند یا برای اقوام و اشخاص مختلف بود یا برای مقاطع مختلف بود یا در فرصت‌های گوناگون بود و بعضی‌ها را هم جمعاً می‌گفتند ﴿هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾ با اینکه می‌دانستند او امین است. گاهی يك حادثه تلخ باعث می‌شود که شخص «أَفَّاكٌ» و «كَذَّاب» شود؛ این جریان جعفر «كَذَّاب» این طور نبود که او زیاد دروغ می‌گفت، «كَذَّاب» بالأخره یا مبالغه است یا حرفه و پیشه است، این طور نبود که او زیاد دروغ می‌گفت یا پیشه او کذب و دروغ بود، يك داعیه بزرگ داشتن ولو در يك مقطع باشد انسان را «كَذَّاب» می‌کند، «أَفَّاكٌ» هم همین طور است. در «أَفَّاكٌ» لازم نیست کسی پُردروغ باشد يك، پیشه و حرفه او دروغ گفتن باشد دو، اگر کسی يك دروغ جدی مهم بگوید از او به «كَذَّاب» و «أَفَّاكٌ» یاد می‌کنند و گرنه وجود مبارك حضرت را به صادق بودن و امین بودن می‌شناختند، منتها این داعیه چون داعیه‌ای بزرگ بود می‌گفتند این «كَذَّاب» است.

۱۹. سوره سبأ، آیه ۴۳: ﴿وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى﴾.

۲۰. سوره حجر، آیه ۶: ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾.

۲۱. سوره طور، آیه ۲۹: ﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾.

۲۲. سوره انبیاء، آیه ۵: ﴿يَبْلُغُوا أَصْنَافَ خَلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ﴾.

﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا﴾؛ ما چندین خدا داریم به مشکل ما نمی‌رسد، چه رسد به اینکه يك خدا باشد؛ مگر يك خدا می‌تواند مشکل همه مردم را حل کند؟ این «جَعَلَ» یعنی «حَكَمَ» در بعضی از سور مثل آیه سوره مبارکه «زخرف» و مانند اینها دارد ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ﴾ را ﴿إِنَانًا﴾،^{۲۳} ﴿جَعَلُوا﴾ نه اینکه اینها قرار دادند یعنی حکم کردند، وگرنه به قرار اینها نیست که بیایند ملائکه را مؤنث کنند یا دختر قرار دهند، این «جَعَلَ» یعنی «حَكَمَ»، «أَحْكَمَ» که آله‌ای در کار نیست و فقط يك خدا هست؟ این يك شیء تعجب‌برانگیزی است و این مبالغه هم هست؛ به جای «عجیب»، «عُجَاب» گفتن صیغه مبالغه است.

تقلیدی بودن معرفت‌شناسی مشرکان علت انکار آنان

مشکل اساسی اینها در معرفت‌شناسی این بود که محققین آنها - که قبلاً گذشت - تکوین را با تشریع مغالطه کرده بودند و جاهل‌های اینها که گرفتار تقلید بودند قبول و نکول اینها محوری داشت و آن حرف‌های نیاکانشان بود؛ هر حرف‌هایی را که نیاکانشان زده بودند اینها می‌گفتند حق است و اگر چیزی آنها نگفته بودند اینها می‌گفتند حق نیست؛ در اثبات و قبول می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾^{۲۴} در نکول و نفی می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^{۲۵} چون آنها نگفتند، پس نیست و چون آنها گفتند، پس حق است. این کسی که مقلدانه حرکت می‌کند تصدیق و تکذیب او، اثبات و نفی او تابع اثبات و نفی نیاکان اوست؛ این دو اصل را قرآن کریم از این گروه نقل می‌کند، هر جا می‌خواستند بگویند این مطلب حق است می‌گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ و هر جا می‌خواستند بگویند این مطلب ناحق است می‌گفتند: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾، اما دین

۲۳. سوره زخرف، آیه ۱۹.

۲۴. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۲۵. سوره مومنون، آیه ۲۴.

آمده گفته: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾^{۲۶} شما قبول و نکول را به دست افراد غیر عاقل دادید، آنها

خودشان راه نیفتادند، عقل و فکر ندارند چرا به دست آنها می‌دهید؟!

دو آیه بیان کننده معیار تصدیق و تکذیب در امور

این از بهترین راه‌های قرآن کریم است که فرمود مسیر حرکت انسان در تأیید یا تکذیب از دو طرف سیم خاردار

دارد و دو طرف او بسته است؛ بخواهد رأی مثبت بدهد، الاّ ولا بد باید یقین داشته باشد یا حداقل طمأنینه و بخواهد

رأی منفی بدهد الاّ ولا بد باید یقین داشته باشد یا طمأنینه، هم ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^{۲۷} است، هم ﴿بَلْ

كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾^{۲۸} است فرمود بالأخره می‌خواهی رأی بدهی، چیزی را اثبات کنی، چیزی را نفی کنی،

چیزی را تصدیق کنی و چیزی را تکذیب کنی، این چنین نباشد که در تصدیق و تکذیبت رها باشی، اسلامی حرف

بزنی و جاهلی فکر کنی، اگر کسی برهان نداشت، سر تکان داد، امضا کرد و قیام و قعود داشت این اسلامی حرف

زد و جاهلی فکر کرد او در قیامت با جاهلیت محشور می‌شود، برای اینکه در تصدیق و تکذیب معیاری نداشت.

این دو آیه، دو سیم خاردار است، بخواهی از آن طرف بروی مرز بسته است یا از این طرف فرار کنی مرز بسته

است، بخواهی چیزی را بپذیری ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾، بخواهی چیزی را نفی کنی ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا

بِعِلْمِهِ﴾. تا صد درصد یا طمأنینه حاصل نشد تکذیب نکنید، تا صد درصد یا طمأنینه حاصل نشد تصدیق نکنید؛

در استخر علم انسان شنا می‌کند که این می‌شود دین، از این شیرین‌تر؟! از این زیباتر؟! این کتاب را آدم بالای سر

می‌گذارد این مسئله قرآن به سر گذاشتن توقیفی نیست که همان لیالی قدر باشد هر شب انسان می‌تواند قرآن به سر

داشته باشد. می‌گوید شما در استخر علم شنا کن، در منزل خودت يك استخر علم داشته باش و در علم شنا کن!

۲۶. سوره مائده، آیه ۱۰۴.

۲۷. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲۸. سوره یونس، آیه ۳۹.

بالآخره انسان یا تکذیب می‌کند یا تصدیق و یا قبول می‌کند یا نکول، فرمود هر دو باید عالمانه باشد. انسان یا تابع است یا متبوع، اگر متبوع بود، مرجع بود، استاد بود، رهبر بود، مسئول بود باید عالمانه باشد و همچنین تابع بود باید عالمانه باشد. این دو آیه سوره مبارکه «حج» همین‌طور است که فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ * ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾^{۲۹} بدون علم حرکت می‌کند يك عده را به دنبال خود راه‌اندازی می‌کند و می‌خواهد آنها را گمراه کند، برخی هم ﴿يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ﴾^{۳۰} به دنبال هر کسی راه می‌افتد. فرمود اگر تابع و مقلدی محققانه باشد، متبوعی محققانه باشد؛ از این شیرین‌تر که هیچ‌کس حق ندارد بدون علم نفس بکشد و باید عالمانه و محققانه باشد؟! بالآخره در تقلید که نباید مقلد باشد، در تقلید باید محقق باشد. فرمود اینها عالم نبودند که این حرف را زدند.

استدلال بی‌پایه منکران نبوت هنگام جلوگیری از آن

بعد رفتند تصمیم بگیرند که جلوی رشد نبوت حضرت (سلام الله علیه) را بگیرند ﴿وَاطْلُقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ﴾ آن افراد مُتَرَف و مُسْرِف و سرمایه‌دار و به تعبیر امام (رضوان الله علیه) مرفهان بی‌درد^{۳۱} به یکدیگر گفتند بروید ﴿أَنْ اَمْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ﴾؛ بروید این پایگاه بت‌کده‌تان را حفظ کنید بت‌پرستی‌تان را حفظ کنید، بت‌تراشی‌تان را حفظ کنید و بت‌فروشی‌تان را حفظ کنید، برای اینکه این‌که آمده - معاذ الله - جاه‌طلب است؛ او مقصدی دارد، مرادی دارد، هدفی دارد و می‌خواهد به بهانه توحید، بساط بت‌پرستی ما را برچیند و خودش بر ما حکومت کند، ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾ حرفی است که مستکبران زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌زدند و حرفی است که فرعون

۲۹. سوره حج، آیات ۸ و ۹.

۳۰. سوره حج، آیه ۳.

۳۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۶؛ «آنها بی‌هم که تصور می‌کنند سرمایه‌داران و مرفهان بی‌درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می‌شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می‌کنند آب در هاون می‌کوبند».

می‌زد که می‌گفت او و هارون دوتایی تصمیم گرفتند که شما را از این سرزمین بیرون کنند؛ آیه ۲۴ سوره مبارکه «مؤمنون» این است: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ که جریان حضرت نوح این‌طور است، لکن فرعون هم مشابه این حرف را می‌زد؛ این ﴿تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾^{۳۲} که قرآن دارد چه ملحدان، چه مشرکان، چه وثنی و چه صمنی یک درد مشترک داشتند؛ هم در عصر وجود مبارک نوح و هم در عصر وجود مبارک موسی و هارون این حرف را می‌زدند که می‌گفتند اینها جاه‌طلب هستند، غرض سیاسی دارند و می‌خواهند بر ما مسلط شوند و مانند آن. ﴿يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^{۳۳} پدران ما چنین چیزی نگفتند که کسی انسان باشد و از طرف ذات اقدس الهی پیام بیاورد، اینکه نیست؛ این ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾ هم همین است. در سوره مبارکه «قصص» آیه ۳۶ به این صورت است ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾، چون آنها نگفتند بنابراین موسی و هارون پیامبر نیستند؛ آنها که مقداری فکر می‌کردند که استدلالی حرف بزنند، می‌گفتند بشر نمی‌تواند با خدا رابطه داشته باشد و آنها که مقلد محض بودند، می‌گفتند نیاکان ما که این حرف را نزده بودند و از اینها نشنیدیم، چون از اینها نشنیدیم پس مطلب باطلی است. این تعبیر در غالب این اقوام و ملل بود که می‌گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾، برای ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾ وجوه دیگری هم گفتند که ظاهراً آنها تام نیست. ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ﴾ اینهایی که قبل از ما بودند نیستند، معاصران ما هم چنین حرفی نشنیدند و نگفتند ما از اینها چیزی نشنیدیم. بنابراین ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾ این ساختگی است؛ مسئله نبوت، وحی، فرشته، توحید - معاذ الله - اینها ساختگی است و این شخص هدفی جز برتری‌طلبی ندارد و اگر رسالت حق باشد و وحی‌یابی حق باشد چرا

۳۲. سوره بقره، آیه ۱۱۸.

۳۳. سوره مؤمنون، آیه ۲۴.

برای ما نازل نشده و چرا او پیامبر شده ﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا

عَذَابٍ﴾

«و الحمد لله ربّ العالمين»